

تحدید قدرت

بررسی تحلیلی تحدید قدرت در دولت تأسیسی و دولت ارگانیك

مؤلف:

دکتر سجاد سجادی

www.ketab.ir

بهار ۱۴۰۱

سرشناسه	سجادی، سجاد، ۱۳۶۰ -
عنوان و نام پدیدآور	تحديد قدرت : بررسی تحلیلی تحديد قدرت در دولت تأسیسی و دولت ارگانیک/تألیف سجاد سجادی.
مشخصات نشر	اردستان: مشارق الانوار، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری	۲۰۶ص.
شابک	۹۷۸-۶۲۲-۵۹۳۲-۰۲-۹
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
یادداشت	کتابنامه:ص. [۱۸۷] - ۲۰۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.
عنوان دیگر	بررسی تحلیلی تحديد قدرت در دولت تأسیسی و دولت ارگانیک.
موضوع	قدرت (فلسفه) Power (Philosophy) دولت State, The BD۴۳۸
رده بندی کنگره	BD۴۳۸ :
رده بندی دیویی	۱۴۹/۹۴ :
شماره کتاب شناسی ملی	۸۸۳۵۶۷۳ :
اطلاعات رکورد کتابشناسی	فیبا :

عنوان کتاب:	تحديد قدرت
ناشر:	بررسی تحلیلی تحديد قدرت در دولت تأسیسی و دولت ارگانیک
مؤلف:	مشارق الانوار
سال انتشار:	دکتر سجاد سجادی
نوبت چاپ:	بهار ۱۴۰۱
شمارگان:	اول
شابک:	۱۰۰۰
قیمت:	۹۷۸-۶۲۲-۵۹۳۲-۰۲-۹
	۱۵۰۰۰۰ تومان

نشانی: اردستان - میدان امام خمینی، خیابان قیام،

جنب مسجد امام حسین(ع) - ۰۹۱۳۷۲۹۴۷۵۷

www.ketabsou.com خرید از سایت:

مرکز پخش: کتاب ایده آل تهران

۰۲۷-۶۶۳۴۵ - ۰۲۱-۶۶۴۰۹۵۲۹

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۱	مقدمه
۱۹	فصل اول - مفاهیم و مبانی
۱۹	بخش اول - مفهوم حاکمیت
۲۲	بخش دوم - پیشینه تاریخی حاکمیت
۲۲	گفتار اول: حاکمیت پیش از عصر مدرن
۲۸	گفتار دوم - حاکمیت پس از عصر مدرن
۴۸	بخش سوم - دستورگرایی و تحدید قدرت
۵۵	گفتار اول - تفکیک قوا
۵۷	گفتار دوم - دموکراسی
۶۱	بخش چهارم - دولت قانونمدار
۶۷	گفتار اول - دولت قانونمدار شکلی
۶۸	گفتار دوم - دولت قانونمدار ماهوی
۶۹	بخش پنجم - تحدید قدرت در نظامهای بزرگ حقوقی
۶۹	گفتار اول - تحدید قدرت در انگلستان
۷۰	گفتار دوم - تحدید قدرت در آمریکا
۷۳	گفتار سوم - تحدید قدرت در فرانسه
۷۸	بخش ششم - مفهوم خودمحدودیتی قدرت
۸۱	فصل دوم - مبانی نظریه خودمحدودیتی قدرت
۸۱	بخش اول - «پلیس» در فلسفه ارسطو

- ۸۴ بخش دوم- رمانتیسیم
- ۸۴ گفتار اول- مفهوم شناسی
- ۸۶ گفتار دوم- خاستگاه تاریخی
- ۸۷ گفتار سوم- ویژگیهای رمانتیسیم
- ۹۱ گفتار چهارم- رمانتیسیم و نقد روشنگری
- ۹۶ گفتار پنجم- رمانتیسیم و تاریخ باوری
- ۹۸ گفتار ششم- رمانتیسیم، سیاست و دولت
- ۱۰۲ گفتار هفتم- رمانتیسیم و اصالت جمع
- ۱۰۴ بخش سوم- فلسفه هگل
- ۱۰۵ گفتار اول- دیالکتیک ایده‌آلیستی
- ۱۰۷ گفتار دوم- فلسفه تاریخ
- ۱۱۰ گفتار سوم- فلسفه روح
- ۱۱۳ گفتار چهارم- پدیدار شناسی روح
- ۱۱۶ گفتار پنجم- مفهوم دولت در اندیشه هگل
- ۱۳۳ بخش چهارم- مکتب تاریخی حقوق
- ۱۳۴ گفتار اول- نقش ساوینی در مکتب تاریخی حقوق
- ۱۳۶ گفتار دوم: بازگشت به حقوق روم
- ۱۴۰ گفتار سوم- مفهوم «Volkgeist»
- ۱۴۳ گفتار چهارم - نسبت مکتب تاریخی حقوق با محافظه کاری
- ۱۴۵ فصل سوم- نظریه خودمحدودیتی قدرت
- ۱۴۵ بخش اول- مشروطیت و تحدید قدرت
- ۱۴۶ گفتار اول- اومانیسیم
- ۱۴۸ گفتار دوم- لیبرالیسم
- ۱۵۶ بخش دوم: مفهوم «Rechtssat» در حقوق عمومی آلمان

مقدمه

یکی از مباحث مهم و اساسی در حقوق عمومی مدرن تحدید قدرت حاکمیت به شمار می‌رود. حاکمیت مفهومی است که در حقوق عمومی مدرن مطرح شده است. در قرون وسطی قدرت به‌طور پراکنده بود و حاکمیت به مفهوم مدرن آن وجود نداشت؛ هرچند در میان صاحبان قدرت، کلیسا از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. دو نهضت پروتستانسزم و رنسانس نقش مهمی در تهدید و تحدید قدرت کلیسا و گذار به مدرنیته و بالطبع دولت مدرن ایفا کردند. در این خصوص از میان دستاوردهای نهضت‌های مذکور، می‌توان به دو مقوله اساسی اشاره کرد: اول رویکرد عرفی غیر دینی نسبت به قدرت بود که توسط پروتستانسزم مطرح گردید و دیگری نگرش اومانیستی برخاسته از رنسانس بود. مارتین لوتر و کالوین، به عنوان سردمداران پروتستانسزم در قرون وسطی ضربه سنگینی را از درون بر حاکمیت کلیسا وارد کردند و رفرمیست آنها در تضعیف قدرت مادی و معنوی پاپ و قدرت گرفتن پادشاهان در اروپا نقش اساسی ایفا کرد. لوتر به‌طور علنی از حکومت‌های غیر دینی پادشاهان حمایت می‌کرد. این رویکرد در حالی بود که به دنبال وقوع انقلاب‌های صنعتی پس از رنسانس، فنودالیسم رو به زوال بود و قدرت بورژواها رو به فزونی. بدین ترتیب پاپ‌ها و فنودال‌ها رفته رفته تمام قدرت را به پادشاهان واگذار کردند و عصر موناشرشی شکل گرفت. در این دوران، نظریه دولت مطلقه توسط اندیشمندانی چون هابز و بُدن مطرح شد. به طور کلی متفکران مذکور معتقد بودند عناصر حاکمیت

می‌بایست به طور یکجا در نهاد پادشاه تجمیع گردد. مفهوم اقتدار به عنوان یکی از مفاهیم اساسی در حقوق عمومی مدرن در این دوران شکل گرفت. مهمترین ویژگی موناشری، بدون داشتن بار مثبت یا منفی، تجمیع عناصر حاکمیت در نهاد حاکم است. از نباید این رو نباید لزوماً آن را با استبداد یکی پنداشت؛ چراکه عناصر تحدید حاکمیت با وجود شکل گیری طبقات جدید شهری وجود داشت و همین امر سبب شد، جوامع غربی رفته رفته از موناشری به جمهوری گذر کنند.

عصر جمهوری با غلبه مفهوم مشروطیت در غرب از حدود قرن هجدهم میلادی در اروپا شکل گرفت. در این دوران دولت دیگر هرگز تحقق حاکمیت شخصی یک انسان نبود، بلکه تجلی قدرت جمعی در خدمت دفاع از آزادی و تقدم نفع عمومی بود که خیر همه مردم را در بر می‌گرفت. تفکر مشروطیت بر تحدید قدرت حاکمیت بر اساس قانون اساسی استوار بود. به نظر می‌رسد برای تبیین این موضوع می‌بایست ابتدا مبحث اومانیزم تبیین گردد. همان‌گونه که در فوق به آن اشاره شد، اومانیزم از دستاوردهای نهضت رنسانس بود. این تفکر ابتدا از هنر و شعر آغاز گردید و در سیاست به اوج رسید. اومانیزم با اصالت دادن به انسان، او را در محور جهان قرارداد. بر این اساس، همه چیز می‌بایست در خدمت سعادت انسان قرار می‌گرفت. مکتب لیبرالیسم که نشأت گرفته از اومانیزم بود، آزادی فرد را پاس می‌داشت و دولت را نهاد ضروری می‌پنداشت که بر حسب ضرورت و بر اساس یک قرارداد اجتماعی تأسیس شده است. لذا این نهاد تأسیسی تا حد ممکن می‌بایست محدود گردد تا از حریم آزادی‌های فردی حراست شود. علی‌ایحال برای تحدید و مشروطه کردن قدرت راهکارهای متعددی توسط متفکران عصر روشنگری پیش‌بینی شد. ابتدای حاکمیت بر مبنای قانون اساسی، حاکمیت مردم، تفکیک قوا و مواردی از این دست را می‌توان از دستاوردهای عصر جمهوری و دولت مشروطه بر خاسته از آن برشمرد. این دستاوردها حاصل نظریات متفکران بزرگ عصر روشنگری چون جان لاک و منتسکیو بود که دغدغه آزادی را در سر می‌پروراندند.

یکی از نظریاتی که در حوزه حقوق عمومی در خصوص تحدید قدرت ارائه شده، نظریه «خودمحدودیتی قدرت» است که در قرن نوزدهم توسط اندیشمندان آلمانی، خصوصاً ژولی‌نک و ایهرینگ ارائه گردیده است. بر اساس این نظریه دولت با اراده خویش بر خود محدودیت اعمال

می‌کند. اما همانگونه که اشاره شد این‌گونه تلقی می‌شود که دولت اگر مهار نشود همواره رو به افزون-خواهی دارد. لذا این تصور که دولت با اراده خویش محدود شود محال می‌نماید. البته می‌توان مدعی شد دولت با تن دادن به حاکمیت قانون به نوعی خود را محدود می‌کند. از سوی دیگر فشار نهادهای بیرون از حاکمیت در یک جامعه مدنی را می‌توان عامل مهمی در اجبار دولت به محدودیت خود تلقی کرد؛ کما اینکه در نظام‌های دموکراتیک غربی این امر صورت می‌گیرد. اما اگر در نظریه خودمحدودیتی، این مهم بدین‌گونه حاصل شود، اساساً بازگویی همان پارادایمی است که از عصر روشنگری به بعد مطرح شد. لذا برای فهم این موضوع و خصوصاً درک نهادهای چون دولت، باید آبشخورهای فکری ارائه‌کنندگان این نظریه را مورد بررسی قرار داد؛ خصوصاً اینکه پای فیلسوفی چون هگل در میان باشد.

از لحاظ تاریخی، فلسفه ارسطو اولین منبعی است که باید مورد بررسی قرار گیرد. مفهوم «پلیس» در فلسفه ارسطو که به معنی درهم آمیختگی جامعه و دولت است، تصویری از دولت ارائه می‌دهد که بسیار فراتر و متفاوت‌تر از مفهومیست که از ابتدا تا کنون مد نظر بوده است. البته لازم به ذکر است که اصولاً در فلسفه یونان باستان تفاوتی بین زندگی سیاسی و جامعه وجود نداشت. از منظر ارسطو مفاهیمی چون دولت در یک کل اندام‌وار دیده می‌شد که به دنبال غایتی در حرکت بود. به طور کلی، از منظر ارسطو، انسان حیوان سیاسی است که بالفعل کردن خود را در یک حالت، یعنی از طریق دولت می‌تواند به دست آورد؛ آن هم دولتی که یک نهاد ساختگی تلقی نمی‌شود.

ارسطو در عهد باستان دیده از جهان فرو بست، اما فلسفه او زنده ماند و این بار پس از قرن‌ها دوباره از میان آموزه‌های مکتب رمانتیسیسم سر بر آورد. این مکتب که از حدود اواسط قرن هجدهم در زمینه شعر و ادبیات در اروپا به وجود آمد، به تدریج گسترش پیدا کرد و به عرصه سیاست نیز تسری یافت. این در حالی بود که تصور می‌شد عصر روشنگری با تکیه بر عقل‌گرایی انسان مدرن را به سر منزل مقصود رسانده است و بدیلی برای آن یافت نمی‌شود. اما دیری نپایید که خود مدرنیته مورد نقدهای فراوان قرار گرفت و در این میان نقدها و نظریات رمانتیسیسم از جایگاه ویژه‌ای، خصوصاً در زمینه حقوق عمومی برخوردار بود. رمانتیک‌ها با رد فردگرایی در پس قرارداد اجتماعی حاصل از عصر

روشنگری به بازخوانی نظریه جماعت گرایانه کلاسیک یونان پرداختند. در همین راستا، رمانتیک‌ها رویکردهای مکانیکی از طبیعت که توسط متفکرانی چون دکارت ارئه شده بود را رد کردند و تصویری ارگانیک از طبیعت ارائه دادند. مسلماً اثرات این رویکرد را می‌توان در توصیف آنها از دولت مشاهده نمود. ضمن اینکه رمانتیسیسم جزء مهمترین مکاتبی بود که نظریه حقوق طبیعی را رد کرد.

اوج تقابل با فردگرایی لیبرالیستی و دولت برآمده از قرارداد اجتماعی را می‌توان در فلسفه هگل جستجو کرد. چراکه وی توانست اندیشه‌های خود را در قالب یک دستگاه فلسفی بر اساس ایده‌آلیسم دیالکتیک سازماندهی و ارائه نماید و مفاهیمی چون عقل و آزادی را که به نظر می‌رسید تنها در پارادایم روشنگری قابل طرح است به گونه‌ای دیگر عرضه کند. اما رویکرد هگل به موضوع تاریخ نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ خاصه اینکه وی بخش مهمی از آثار خود را به فلسفه تاریخ و پدیدارشناسی روح در گذر تاریخ اختصاص داده است. از نظر هگل، تاریخ جهان جریانی است که از راه آن روح به خویش در مقام اولی، آگاهی واقعی می‌یابد. در واقع، تاریخ حرکت روح است از «هستی در خود» به جانب «هستی برای خود». البته این آگاهی تنها از راه ذهن انسان به دست می‌آید و روح خداوندی که در تاریخ از راه آگاهی بشری نمایان می‌شود روح جهان است. نکته اینکه وی هرچند خود آگاهی روح را تنها در ذهن انسان و از طریق آن متحقق می‌داند، اما معتقد بود این فرآیند را باید از طریق تاریخ ملت‌ها جستجو کرد. علی‌ایحال از منظر هگل، خودآگاهی روح ملی تنها در دولت تبلور می‌یابد. لذا مفهوم دولت یکی از اساسی‌ترین مباحث فلسفه وی را تشکیل می‌دهد. به عقیده وی جهان تنها هنگامی ممکن است از رضایت و قبول همگان برخوردار شود که منطبق با شاخص‌های عقلی باشد. از این رو باید کاری کرد که همه نهادهای اجتماعی اعم از قانون، مالکیت، اخلاق جامعه، حکومت، قانون اساسی و غیره، با اصول عام عقلی انطباق یابند. تنها در آن صورت افراد آزادانه تصمیم خواهند گرفت که نهادهای مذکور را مورد پذیرش و پشتیبانی قرار دهند. تنها در آن هنگام قانون و اخلاق و حکومت صرفاً یک سلسله قواعد و اختیارات خودسرانه و دل‌خواهی نخواهند بود که افراد آزاد در اعمال و رفتار مجبور به اطاعت از آنها باشند. تنها در آن زمان انسان‌ها در عین آزادی، در هماهنگی و آشتی با جهانی خواهند بود که در آن زندگی می‌کنند. اساساً دولت هگلی

به عنوان مفهومی تاریخی، ذات و هسته واقعی حیات تاریخی است. بر این اساس، هگل اصلی ترین نتیجه دگرگونی عصر جدید را تشکیل دولت بر پایه عقل می دانست، زیرا وی ذات جهان را عقلانی می پنداشت و جهان را همان عقل تلقی می کرد. لذا از دیدگاه او مدرنیته اولین دوره‌ای در تاریخ بشر تلقی می شود که خودتعیینی یا آزادی در زمینه زندگی اجتماعی و سیاسی به صورت خودآگاهانه شکل گرفته است. با توصیفات هگل از دولت می توان دریافت که فلسفه او بر هیچ فرضی استوار نیست که بر اساس آن بتوان جامعه را ساخته آگاهانه افراد دانست. بنابراین، فلسفه او منجر به یک رویارویی جدی با دیدگاه حاکم بر عصر روشنگری گردید که دولت را نهاد ساخته بر اساس قرارداد اجتماعی تلقی می کرد.

«روح» هگل در کالبد دیدگاه ساوینی، متفکر رمانتیک آلمانی دمیده شد و او نیز مفهوم روح را در جایگاه اساسی فلسفه خود قرار داد. به زعم ساوینی حقوق در هر جامعه‌ای ناشی از روح جمعی آن جامعه است و از این رو هر کشوری با توجه به شرایط خاص خود باید ساختار حقوقی جداگانه‌ای داشته باشد و نمی توان بدون توجه به تاریخ هر جامعه و روح حاکم بر آن، یک سری اصول فرا زمانی و فرا مکانی را مانند مکتب حقوق طبیعی برای تمام ملت ها تجویز کرد.

با توجه به توضیحات فوق می بایست عنوان نمود که در نوشتار حاضر قصد بر این است که مبانی نظریه خودمحدودیتی قدرت که توسط اندیشمندان آلمانی ارائه گردید، مورد بررسی قرار گیرد تا ضمن کشف آبشخورهای فکری این اندیشمندان، تعریف و توصیف مفاهیمی چون دولت و حقوق در بنیان های فلسفی این نظریه مشخص گردد. مسلماً با توجه رویکرد متفاوتی که نسبت به مبحث تحدید قدرت در عصر روشنگری اتخاذ شده است، بررسی مبانی فکری این عصر و به طور کلی مدرنیته و رویکردهای موجود نسبت به قدرت ضروری می نماید. خصوصاً اینکه مکتبی چون رمانتیسم، به عنوان یکی از ناقدان مدرنیته به شمار می رود.

به نظر می رسد در آثار علمی موجود در عرصه حقوق عمومی کشور، اعم از تألیف و ترجمه، رویکرد غالب نسبت به مباحث حقوق عمومی این بوده که مفاهیمی چون تحدید قدرت، دولت و آزادی های اساسی در پارایم لیبرال دموکراسی بررسی گردد. لذا از منظر تحقیقات دانشگاهی، به گفتمان های رقیب

یا پرداخته نشده یا اگر شده، به صورت گذار و خلاصه بوده است. این خلأ به خصوص در زمینه فلسفه هگل و پیروان مکتب او به خوبی احساس می‌شود. همین امر اغلب موجب برداشت‌هایی از این فلسفه‌ها می‌شود که قابل تردید است. کما اینکه نظریه خود محدودیتی قدرت نیز وابسته به مکتب اصالت دولت یا دولت‌گرایی و توتالیتریزم معرفی شده است.^۱ بر اساس این دیدگاه، چون قدرت دولت - کشور هم نامحدود و هم برتر است، پس به واسطه همین خصلت، تنها اوست که می‌تواند طبق اراده خود، قدرت خویش را محدود سازد، نه عامل دیگر.^۲ برخی متفکران مانند لئون دوگی معتقدند «این نظر یک توهم است»؛ چراکه دولت نمی‌تواند تنها با میل خود، تحت اطاعت قانون باشد؛ یعنی دولت تحت اطاعت قانونی قرار بگیرد که خود آن‌را ایجاد کرده است.^۳ این در حالی است که با بررسی مبانی نظریه خودمحدودیتی، خصوصاً فلسفه هگل، مشخص می‌گردد که چندان قرابتی با توتالیتریزم ندارد. علی‌ایحال با کمبود مطلب در خصوص نظریه مذکور و مغفول ماندن آن در حوزه حقوق عمومی ایران، پرداختن به این موضوع بسیار ضروری به نظر می‌رسد. خصوصاً اینکه در لا به لای مباحث مطرح شده با مطالبی مواجه می‌شویم که می‌توانیم پاسخ بسیاری از پرسش‌هایی که در زمینه حقوق عمومی داخلی مطرح می‌گردد را بیابیم. چراکه به نظر می‌رسد یافتن بسیاری از کاستی‌ها در این زمینه نیازمند مطالعات میان رشته‌ای، خصوصاً در زمینه جامعه‌شناسی و فلسفه است؛ مباحثی که خصوصاً در رساله‌های دانشگاهی مربوط به حقوق عمومی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در خصوص نظریه خودمحدودیتی قدرت، تا کنون هیچ کتاب، رساله یا مقاله‌ای در ایران نگاشته نشده تا به طور اختصاصی به این مبحث پرداخته شود. از سوی دیگر در آثار علمی موجود در زمینه حقوق اساسی نیز که مربوط به مباحث کلی در این زمینه است یا حتی در زمینه‌های خاصی مانند «دولت حقوقی» نگاشته شده، به جرأت می‌توان ادعا نمود که مطالب مربوط به نظریه خود محدودیتی قدرت و آثار اندیشمندان ارائه دهنده آن مانند ژولی‌نک و ایهرینگ، به دشواری به یک صفحه می‌رسد و در

۱ - ضیایی بیگدلی، محمدرضا، حقوق بین الملل عمومی، ص ۶۴

۲ - قاضی، ابوالفضل، بایسته‌های حقوق اساسی، ص ۷۸

چند سطر خلاصه شده است. به عنوان مثال تنها در چند اثر محدود مانند کتاب «بایسته‌های حقوق اساسی» مرحوم دکتر ابوالفضل قاضی و کتاب «در تکاپوی حقوق اساسی» دکتر علی اکبر گرجی، بخش‌های اندکی به این موضوع اختصاص داده شده است. این فقدان منبع، هرچند ضرورت پرداختن به چنین موضوعی را نمایان می‌سازد، از سوی دیگر نگارش این رساله را با چالش و مشقت بسیار مواجه کرده و نگارنده را به سوی منابع خارجی سوق داده است. در فصل اول نوشتار سعی شده تا با بیان مفاهیم کلی، خصوصاً مفهوم حاکمیت و دولت، از لحاظ نظری و تاریخی سیر این مفاهیم و مهمتر از آن، چرایی و چگونگی تحدید قدرت در پارادایم روشنگری مدرن بررسی شود. پس از آن، در فصل دوم مبانی نظریه خودمحدودیتی بررسی می‌شود تا مشخص گردد نظریه پردازان این تئوری در تبیین فلسفه خود از چه نظریاتی بهره برده‌اند. در فصل سوم نیز با مرور آثار ژلینک و ایهرینگ جوانب مختلف نظریه خودمحدودیتی بررسی و تبیین شده است.